

از افواه رجال مسموع شده و در متون کتب مکتوب گشته که در آن وقت که آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیک از مطلع اجلال طالع گردیده واقعه کشته شدن میرزا جهانشاه و انهدام سلسله آن عالی جاه در صحرای موش آباد بدست قدرت امیر حسن بیک روی نمود و ماهچه لوای جهانگشائی امیر حسن بیک [۴۵ ب] بمرج شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و فارس و عراق آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید. اهل حسد و نفاق باتفاق بعرض خسرو آفاق رسانیدند که دختر جهانشاه در خانه شاه نعمت‌الله و نقود ابيض و احمر و جواهر و مرصع آلات جهانشاهی در تصرف آن جناب هدایت مآبی است. لاجرم امیر حسن بیک آن مرشد اکابر آفاق را به شیراز طلبیده ظاهراً مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطناً در مقام تفحص و تجسس خزاین جهانشاه و انتزاع نمودن از ید تصرف شاه کرامت دستگامی بود. در آن اثنا روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاده و چون وقت گزاردن^۱ نماز واجبی در رسید پادشاه رعایت ادب نموده رجوع امامت بفرزند شاه ولایت فرمود، و خود با علما و صلحا طریقه مأمومیت بجای آورد. در وقت تشهد امیر حسن بیک بیهوش گشته بعد از ساعتی بیهوش آمد [۴۶ الف] و سر در قدم آن سلاله دودمان رسالت گذاشته گفت در حین خواندن تشهد جمال با کمال جد بزرگواری بنظرم در آمد که از روی غضب با من فرمود که ما سلطنت باتو می‌توانیم دید و پادشاهی بتو مسلم داشتیم، تو بجهت قلبیلی از مزخرفات دنیوی با فرزند ما در مقام مضایقه در آمده‌ای. از شنیدن این کلام بیخود شدم و از گستاخی که در باره خدام شما کرده‌ام پشیمان گشته در مقام معذرتم و آن حضرت رارخصت معاودت بدارالعباده یزد داد.

۲۰ جناب کرامت پناهی قرین صحت و عافیت بوطن مألوف تشریف حضور ارزانی داشته بدستور استمرار همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلائق گماشت و بعد از مدتی از یزد بقصبة ماهان رفته بلوازم امر دین‌پروری قیام مینمود و باصناف طاعات و عبادات روزگار میگذرانید. تا درسنة^۲ از هاتف غیب [۴۶ ب] ندای

« والله یدعو الی دار السلام » شنوده از وحشت آباد عالم فانی بنزهن سرای جاودانی انتقال نمود .

- بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب حال پرتو ظهور یافته خواهد بود که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آن حضرت ولایت دستگاره را در متون کتب مرقوم خامه گوهر نثار گردانیده اند . از جمله آنها نقلی که بصحت اقرب و حقیر در حیدرآباد از «تاریخ قطب شاهی» مطالعه کرده بعرض میرساند . تبیین این مقال بر سبیل اجمال آن است که نقاوة السادات صدر جهان در کتاب «مرغوب القلوب» آورده که من از زبان پادشاه غازی امیرزاده سلطان قلی المشتهر به برارالملک شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرایوسف اقربای نزدیک امیر جهانشاهیم .^{۱۰} و موطن آباء و اجداد ما قریه سعدآباد ولایت همدان بوده بعد از تسلط سلاطین آق قوینلو بر قوم قراقوینلو در سن طفولیت بمرافقت عمم ، الله قلی بیک ، بجانب هند دکن رفته بعد از ملاقات سلاطین آنجا و سرانجام مهلت بمملکت عراق مراجعت نمودیم . [۴۷ الف] پس از اندک وقت جناب عمی ام اسبان بادپای و تحف و هدایا بجهت سلاطین دکن سرانجام نمود و باتفاق طریق سفر هند پیش گرفته چون بدارالعباده یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت حضرت ارشاد پناهی معارف دستگاهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی قدس سره العزیز که طریقه پیرمریدی و خویشی در میان بود رفتیم . چه منکوحه حضرت ارشاد پناه صبیئه میرزا جهانشاه بود و از آنجا که کمال کرامت و ولایت آن جناب بود بعد از پرسش احوال و اظهارالتفات و اشفاق این کلمات بر زبان وحی ترجمان گذارنیدند که ای فرزند بحصول عنایات امانی و آمال در هر باب واثق و مستظهر باش که از بارگاه احدیت سلطنت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو حواله کرده اند و دست مبارک بر سر و کتف من مالیده چند عدد اشرفی از زیر سجاده برداشته بمن داد که این اول فتوح است ، بسلامت برو که آن سرزمین [۴۷ ب] بتو حواله شده است . از اشاره شاه معارف آگاه امیدوار شده استدعای فاتحه و دعا نموده متوجه دیار هند شدیم .^{۲۰}

چون از بحر عبور کرده به محمدآباد بیدر - که تختگاه سلطان بود - رسیدیم
 بعد از چند روز ملاقات پادشاه بهمن نژاد سلطان محمود شاه که در آن اوان
 بر سریر سلطنت متمکن گردیده بود دست داد. جناب عمی هدایا و اسبان که
 همراه آورده بود بنظر گذرانیده در محل قبول آمد و جناب عمی و این جانب را
 بنوازشات شاهانه معزز ساخته انواع التفات بظهور رسانید و بتکلف و مبالغه تمام
 این جانب را نگاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرمود و جناب عمی را بخلع
 فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت. روز دیگر پادشاه هفت کشور
 مرا پیش طلبیده نوازش و عواطف شاهانه نموده گفت سلطان قلی میباید که شما
 با ما باشید و رخسار عروس سفر عراق بناخن فراق بخرائید که یوماً فیوماً مراتب
 و مناصب و جاه و رفعت تو در ترقی خواهد بود و روز [۴۸ الف] بروز انواع
 عاطفت تازه و مرحمت بی اندازه از پادشاه نسبت بما صدور می یافت تا بعون عنایت
 الهی در مملکت دکن بر مسند فرماندهی و وساده سلطنت متمکن گشتم، چنانچه
 تفصیل این حالات در کتب متعدده مرقوم قلم مورخین بلاغت آیین گردیده.

عطر افشانی خامه مشکین عمامه در هزار احوال ملاذ و

مرجع صدور عالی مقدار سلاله خاندان امامت و ارشاد

امیر نظام الدین عبدالباقی

در شهر سنه ست و عشر و تسعمائه که دست قدرت مالک الملک علی -
 الاطلاق عز شأنه فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدر سکندر مکان
 خاقان فریدون شان ابوالبقاء سلطان شاه اسمعیل صفوی بهادر خان بر گشود و بهید
 قدرت کامله روزنامه حیات^۱ محمد خان شیبانی در نوردیده گشت پادشاه ربع
 مسکون در بلده هراة لوای ابهت و کامرانی بر افروخت. آن مقتدای [۴۸ ب]
 اولیای هدایت دثار از خطه بهشت منزله یزد بیایه سریر خلافت مصیر شتافته
 باصناف الطاف و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سلك مقربان بارگاه جهان -
 پناه منتظم گردید.

بعد از چند روز خاطر خورشید اثر و ضمیر منیر مهر تنویر ضیاء گستر
پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق وفتق و قبض و بسط و حل و عقد
مهمات سرکار سلطنت و و کالت نفس همایون شاهی ظل‌اللهی و داد و ستد امور
و معاملات اوقاف ممالک محروسه در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیاستی
نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد، و
باصابت فکر دورانیشش قاعده ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد،
و از شمیم مکارم اخلاقی مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد، و از نسیم
محاسن آدابش نضارت گلزار تمنای قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد،
[۴۹ الف] و نصفت شاملش مظلومان بادیه نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات
داده بظلال فراغت و آسایش رساند، شهر :

۱۰

خجسته رای او بر خلق راه فتنه بر بندد

مبارک رای او بر ملک راه خیر بگشاید

سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند

زمانه گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید

و بعد از استشاره و استخاره خلعت این مناصب جلیل‌المراتب بر قامت
قابلیت سلاله سلسله سیدالهاشمی امیر نظام الدین عبدالباقی چست آمد. نخست
حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که آن حضرت من حیث-
الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امراء
و ارکان دولت و تمامی وزراء و اعیان حضرت بی وقوف و مشورت او در هیچ مهم از
مهمات جزوی و کلی مدخل نمایند. لاجرم عتبه علیه‌اش ملاذ امر او پناه وزرا
گشت، شهر :

۲۰

پناه سروران شد در گه او سر نام‌آوران خاک ره او

و هم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام [۴۹ ب] بتجدید متوجه تقویت

ارکان شریعت غرا و تمشیت مهم سادات و قضات و علما و فضلا گشته منصب

صدارت ممالک محروسه بآن حضرت تفویض فرمود. قطع نظر از تکلفات منشیانه و تملطفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن و کیل منشرح الصدر و صدر عالی قدر ناظر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتناء و التفات آن مرتضوی خصال در حضرت و نصارت از سرابستان جنان در گذشت .

و مدت چند سال آن مناصب جلیل المراتب بوجود فایض الجود آن سلطان نقباء معارف شعار زینت و آرایش داشت . تادر اوایل رجب المرجب سنهٔ عشرين و تسعمائه فیما بین خاقان سلیمان شان سلیم خان والی ولایت روم در موضع چالدران محاربه و مقاتله روی نمود، چنانچه شمه‌ای از آن بدستیاری بنان در جلد ثانی «جامع مفیدی» بیان گردیده آن حضرت در قول بو کالت پادشاه هفت کشور قرار داشت. باقتضای قضا و قدر بتیغ اعادی جرعهٔ جام شهادت نوشیده [۵۰ الف] روح مطهرش بارواح شهدا در اعلیٰ علین در طیران آمد ، بیت :

دردا که زمان بجنگ تیز آهنگ است

با خرد و بزرگ روز و شب در جنگ است

گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون

گاهی فلک از خون شفق گلرنگ است

آثار و عمارت آن بانی بنیان خیر و احسان بی شمار و آنچه در نظر ارباب بینش ظاهر و هویدا صفة صفاء است که در خانقاه جد بزرگوار در قریهٔ تفت معمار همت عالی نهمتش با تمام رسانیده .

ذکر شمه‌ای از اوصاف و برخی از احوال سلطان سادات

با احترام قدوة اولاد خیر الانام مرتضی ممالک اسلام

مقتدا طوائف انام ، مخصوص سعادات ازلی و تأییدات

لم یزلی شاه نور الدین نعمت الله باقی

بر ضمیر منیر عالم آرای اکابر و اهالی که بحقیقت جام جهان نما

عبارت از آن است، پوشیده نخواهد بود که پیشنهاد همت عالی رتبت آن مهر سپهر سیادت و نقابت تقویت دین مبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات رب العالمین. سعادت‌مندی که چون درخت بختش در گلشن اقبال بالا کشید بهترین میوه‌اش اقامت مراسم امر معروف و لوایم نهی منکر بود، و چون نهال اجلالش از جویبار نقابت سرسبز و شاداب گردید تازه‌ترین نوباوه‌اش ایصال خیر و نفع و استیصال شر و ضرر بود. آینه دلش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت نیکخواهی و نیکوکاری در ضمیر منیرش [۵۰ ب] نورانی گشت و پرتو انوارش بشارع شرع مستقیم راهبر آمد، بیت:

سرسبزی نهال سعادت بیباغ ملک بی چشمه سار شرع مطهر طمع مدار

۱۰ لاجرم نسیم نعمت‌الهی در روزیدن آمده تربیت آن حضرت در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشور گشا سلطان طهماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهر سنه نواب بلقیس مکان مریم شان علیه متعالیه خانش بیگم همشیره محترمه خود را که فاطمه زمان و ملکه ایران بود بر نهج شریعت غرّا بعقد ازدواج آن حضرت انتظام داده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب خطه یزد روان فرمود.

۱۵ و نسبت بآن حضرت نقابت منقبت انواع انعام و احسان فرمود و زمام اختیار ولایت یزد بکف کفایت و کلاهی آن دوحه چمن رسالت نهاد و حکم همایون از مکن عنایت روز افزون عزّ صدور یافت که امرای رفیع مقدار و وزراء کفایت شعار و سادات عالی تبار و اکابر و اهالی اقطار و امصار بلاد غاشیه فرمان بردوش گرفته لوایم اطاعت بجای آوردند و منشیان عطار د نشان در فرامین مطاعه و احکام واجب الاطاعه در القاب آن حضرت مرتضی ممالک اسلام و مقتدا عطا و ایفای نام نویسند.

۲۰ چون این خبر بهجت اثر و رسید قرب وصول محفه زرنگار مهد علیا نزدیک شد مرتضی ممالک اسلام با اعظام سادات و اکابر و اشراف باستقبال روان گردیدند

و پرستاران سراپرده عظمی حجله‌های عروسی را بفروش زردوزی مزین ساخته، شهر:

مرتب گشت چندین حجله ناز شد ابواب سرور و خرمی باز

زیای انداز صحرا یافت تزیین بسان سقف صورتخانه چین

و در ساعتی سعادت اقتباس، محفه محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت

و استقلال بدولتخانه خطه یزد رسید. [۵۱ الف] از شعشعه انوار الطاف پادشاهی علو

مکان آن مظهر لطف نامتناهی بحدی رسید که عرصه ایران روشنی یافت و اکابر

و افاضل هر دیار روی ارادت بآستان کرامت نشانش آورده وزرای روزگار در مجلس

بهشت آثار در صف نعال نشسته سرمایه افتخار خود میدانستند و اهالی و اشراف

ملازمت سده سنیه‌اش را لیلاً و نهاراً برخود واجب و لازم دانسته بآن مباحثات

میکردند. دست سخاوت پرور آن قدوه اولاد خیرالبشر عیله صلوات الله الملك

الاکبر بآن سان گوهر بار گشت که کیسه امید صغیر و کبیر مالا مال گشت.

با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال

بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم اصحاب فضل و حال در هیچ و قتی از اوقات

اهمال و اغفال نمی فرمود، نظم:

بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر

پناه سروران در گاه او گشت فلک حیران عز و جاه او گشت

و آن زبده اولاد رسالت پناهی در ترفیه حال اصحاب فضل و هنر کوشیده

با نامل معدلت ابواب مکرمت بر گشود، بیت:

[۵۱ ب] در جود و سخا بر خلق بگشاد نبودش کام غیر از دفع بیداد

بیمن التفات شهریاری بنای عدل را داد استواری

ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

در آن ایام خجسته فرجام خاطر انور آن حضرت فرشته احترام بساختن

عمارات و اجرای قنوات باغات راغب گشت و امر فرمود که نخست معماران

هنرور و مهندسان دانش اثر در چهار بازار دارالفتح طرح چهار سوق اندازند

و اساس آن را بسان گنبد هرمان مشید و مستحکم سازند و باندك زمانى آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروه قصر فیروزه کار سپهر رسانید و عرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگره منازل ماه و مهر در گذرانید، شهر :

بوستانیست که طاوس ملایک مردم

از سر سدره نماید بهوایش پرواز

خم طاقش همه باستف فلک شدم طاق

لب بامش همه در گوش زحل گوید راز

و بعد از آن از طرف قصبه مهر بجزرمانند زمزم چشمه آب عذوبت مآب جاری

- ۱۰ ساخته بصحرای پای کوشك آورد، و استادان بنا و باغبانان دانا کاخی دلگشا و بوستانی روح افزا [۵۲ الف] در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار بر افراخته ساحت باراحتش را از نشانیدن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر پرور مزین و معطر ساختند و بر بالای طاق در باغ عمارتی فلک ارتفاع ساخته گشت که قبه آن در بلندی از شرفه خورنق و سدیر در گذشت. و در برابر آن حوضی کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال، الامال شد، و خیابان طویل ۱۵ و عربض بنهال کاج ترتیب یافت و آن باغ خلد آسا موسوم گشت به «باغ مراد». و حال آن گلشن فردوسش بکمال معموری رسیده و از نزهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتین افلاک از انفعال گلپای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد بر آید و عندلیب خوش نوای طبع دراک در وصف گلپای بدایع آثارش نغمه «روضه من ریاض الجنة» سراید. بنفشه مشک بوی ۲۰ از حوالی لاله هایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و منبل سلسله موی با گلپای حمرایش همچون خط غالیه بوی با لعل بتان خوش بر آمده، اثمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح [۵۲ ب] و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل، نظم :

چو خطبتان سبزه اش دلگشا ز سر گشتگانش نسیم صبا
 درختان کاجش همه دلپسند چو سروان رعناى بالا بلند
 هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه در وی غم گل نه اندوه گرد

بر صحیفه ضمیر منیر ارباب بینش مستور نماند که معمار همت عالی نهمت
 ۵ آن حضرت کرامت و ولایت مرتبت آن مقدار باغات جنت قرین و عمارات و بساتین
 در اصل شهر یزد و بلوکات ساخته و پرداخته که اگر کمیت واسطی نژاد قلم در
 عرصه توصیف آنها در تکاپوی آید هر آینه از رفتار بازمانه بسر کوی مقصود
 نخواهد رسید. باری در این مقام بهمین قدر اقتصار نمود، بیت:

کسری نماند و قصه ایوان او بماند

نعمان برفت و ذکر خور نق هنوز هست

۱۰

و در ایام نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان خدیجه الزمان مهد علیا علیه
 عالیه خانش بیگم حرم محترم نواب مرتضی ممالک اسلام امر فرمود تا در خانقاه
 تقی مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور، مصراع:
 بساعتی که تفاخر کند جهان بدان ایام

۱۵ طرح مسجدی عالی اساس انداختند و در هر رکنی از ارکان چهارگانه اش
 غرفات برافراختند که هر غرفه ندای «ان آثارنا [۵۳ الف] تدل علینا» بچهار
 رکن عالم می رساند و صریح در بزرگش عباد هفت اقلیم را بدارالسلام اسلام میخواند.
 و اطراف دیوارش طاقها بکتابه زینت یافته و پرتو انوار حروف و کلمات آیات
 بینات قرآنی بر آن تافته، کمال جمال منبر و قبله گاهش بر نظر بصیرت آگاهان
 ۲۰ توفیق در می آید و رحل تسبیح مسبحانش غلغله در حلقه ذاکران مجامع ملکوت
 انداخته و صدای تقدیس و تهلیلاتش بصوامع عابدان لاهوت افتاده.

گفتار در ذکر مجملی از احوال خیر مآل نواب مستطاب

سیادت منقبت نقابت مرتبت مرتضی ممالک اسلام مرشد

طوائف انام امیر غیاث الدین محمد میر میران

در آن ایام خجسته فرجام که محروسه یزد از یمن مقدم آن زبده و خلاصه

اولاد خیر البریه غیرت افزای ریاض جنان بود بخشنده بی منت تعالی شأنه
آن حضرت را خلف ارجمندی عنایت فرمود که لمعه انوار مصطفوی از جبهه او
پیدا و علامت ولایات مرتضوی از ناصیه حالش هویدا، شعر:

خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی

۵ فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال

از آن نهال شرف تازه گشت گلشن دین

چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال

اعنی زبده اولاد رسالت و دوحه چمن امامت و ولایت امیر غیاث الدین

محمد میر میران در ساعتی محمود بطالعی مسعود از کتم عدم قدم بعرضه عالم

نهاده [۵۳ ب] و زبان زمان در وصف آن مولود خجسته مسعود بر این گونه در

ترنم بود، شعر:

روز ولادتش چو نظر کرد مشتری

انصاف دادو گفت که این سعدا کبراست

هنوز آن غنچه گلزار اقبال از تنسم صباء صبی تمام نشکفته بود که

۱۵ شمایم سروری و نقابت از احوال و اقوالش بمشام جان عالمیان میرسید و لوامع

انوار سیادت از جبین منیرش درخشیده جهان را روشنی میداد، شعر:

بر آمد ماهی از اوج سعادت ز رویش لامع انوار سیادت

نگویم من که روشن آفتابی ببرز سرفرازی کامیابی

رخش شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت

۲۰ و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات کرامت و اقبال از

صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردد.

و چون بحد کمال رسید و خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب

بهادر خان استحقاق رتبت نقابت و استعداد منزلت قرابت در ناصیه با سعادتش

هویدا دید و تمهید رعایت رعیت نوازی از حرکاتش مشاهده نمود پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر وجنات احوال خیر مآل آن حضرت تافته پایه قدر و منزلتش را از ایوان کیوان در گذرانید و نقابت [۵ الف] و سروری ممالک محروسه را بآن حضرت تفویض فرمود. و نوباوه باغ عظمت و پادشاهی و قره العین سلطنت و تاج داری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی خانش بیگم صبیۀ صلیبۀ خود را که درة التاج خلافت و کشور ستانی بود بعقد ازدواج نواب شاه نعمت الله خلف اکبر نواب امیر غیاث الدین محمد میر میران در آورده صبیۀ شاه نعمت الله مزبور را بشاهزاده کامکار اسمعیل میرزا نسبت موصلت فرمود و بمقتضای شریعت غرّا عقد نکاح منعقد گردید.

۱۰ و پادشاه سکندر شوکت روز بروز و ساعت بساعت در تعظیم و توقیر آن حضرت کوشیده حکم همایون از مکن عنایت روز افزون نفاذ یافت که جمیع امراء و ارکان دولت و تمامی وزراء و اعیان حضرت طریق متابعتش پویند و غاشیۀ مطاوعتش بر دوش گیرند و منشیان سده سلطنت در فرامین مطاعه لقبش را «مرتضی ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام» نویسند. لاجرم عتبه علیه اش ملاذ امرای خافقین و پناه و لاه مشرقین گشت و پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت [۵ ب] ارتفاع یافته از فرق فرقدین در گذشت و هم در آن ایام، مصراع:

خدیبو جهانگیر روشن ضمیر

به تجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهم سادات و قضات و سایر ناس گشته منصب نقابت ممالک محروسه را بآن قدوه اولاد خیر البریه که در هدایت هادی راه هدی و در ولایت والی دین اله بود تفویض فرمود. و بی شایبۀ تکلف و سخنوری آن حضرت نسبت بعلمای و مشایخ ارادت و اخلاص ظاهر می نمود و در تعظیم سادات و اکابر و اشراف دقیقه ای فوت و فرو گذاشت نمی نمود. از رشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن مرجع اکابر نزدیک و دور

ریاض دین و دولت سیراب گشت و کشتزار امید ساکنان بلاد و امصار از قطرات غمام اعتناء و التفاتش در حضرت و نصارت از سرابستان جنان درگذشت.

- و همچنین در زمانی که نواب سکندرشاه سلطان محمد پادشاه بر سریر سلطنت موروث قرار گرفت پرتو آفتاب عنایت شاهی از مشرق مرحمت نامتناهی ۵ طالع گشته بر وجنات احوال آن حضرت و اولاد عظام کرامش که زبده برگزیدگان «قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی» [۵۵ الف] بودند تافت و ابواب لطف و مرحمت شاهنشاهی بر روی روزگار همایون فال خلاصه دودمان آل عبا بر گشاد .
- ۱۰ و نواب خورشید احتجاب بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیه متعالیه صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم که زهره برج سلطنت و جهانبانی و در اوج خلافت و کشور گشایی و صبیبه صلیبیه شاه اسمعیل ثانی بود بنواب نقاب پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج رسالت و تیر جهان تاب سپهر سیادت شاه خلیل الله خلف ارشد نواب مستطاب مرتضی ممالک اسلام نامزد فرمود .
- ۱۵ و در اوایل سنه^۱ تسعمایه در هنگام بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب هفت اقلیم گردون عرصه جهان را، **مصراع** :
- بجز طلعت گیتی فروز آذین بست
و قوای نامیه را باوردن عروس گل سوری نامزد کرد، **مصراع** :
- مهد فیروزه گلبن بصد آیین آراست
- ۲۰ محفه زرنگار آن مخدره عفت دثار را بحشمتی که دیده گردون در نظاره آن حیران ماند و عظمتی که بر جبین روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت «وان یکاد» بر زبان راند بجانب یزد روان ساخت. [۵۵ ب] و چون خبر قرب وصول بدان خطه بهشت منزله رسید نواب مرتضی ممالک اسلام بترتیب طوی و آذین بستن شهر و کوی فرمان فرمود. فرمانبران بسر انجام اسباب جشن و سور و ضروریات

ایام نشاط و سرور مشغول گشتند و در باغ جهان آرای گلشن که هوای جان -
 فزایش چون نسیم اردیبهشتی روح پرور و آب عذوبت مآبش مانند آب حیات
 جان بخش بود یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار
 و کبار طبقات انسانی گشود و ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده، کوچه‌ها
 و بازارها آذین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جدران و دکا کین را بدیبا
 چین و مخمل فرنگ و اطلس خطائی بیاراستند و انواع نقشها بصورتی پیراستند
 که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجزست و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم
 دو زبان متجاوز، بعد از ورد بمقر تمکین، **بیت** :

بروزی که طالع برومند بود نظرها سزاوار پیوند بود

۱۰ قضا و علما و اشراف و فضلا در مجلس بهشت آیین نشستند و به مقتضای شریعت
 غراً عقد نکاح بستند. حجله نشینان تتق سیادت و حشمت شرایط کشیدن پیشکش
 و نثار بجای آوردند و آن مقدار زرو گوهر ساچق کردند که قافله نیاز از مرحله
 جهان [۵۶ الف] رخت بر بست و دست عنایت بخشنده کار ساز ابواب غنا بر روی
 مساکین و فقراء آن دیار بگشاد.

۱۵ آن حضرت و اولاد امجاد که هر یک آفتاب سپهر ولایت و ماه برج کرامت
 بودند در ظلّ عواطف خسرو ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت پادشاهی بر
 وجنات احوال خیر مآلشان می تافت و زمام اختیار بلاد و امصار عموماً و خطه فرح -
 افزای یزد خصوصاً در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم الشان قرار می داشت. وزرای عظام
 و حکام عالی مقام و سادات با احترام و اکابر و اهالی عرصه عالم در گاه خلائق
 ۲۰ پناه نواب مرتضوی خصال را پناه خود یافته ملازمت سده سنیه اش را بر خود لازم
 و واجب دانستند. عتبه علیه اش ملاز اکابر اطراف آفاق شد و سده سنیه اش پناه
 اعظام افاضل باستحقاق گشت. اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنّت و عظمت آن
 مقدار در سر کار آن حضرت جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع صدور
 و امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در گذشت. وفور اموال و املاک

و رقبات بمرتبه‌ای بود که محاسبان دانا [۵۶ ب] از حساب آن به عجز اعتراف داشتند و چون محال است که سپهر غدار در این مرحله ناپایدار ارباب استقلال را آسوده و برقرار گذارد در شهر سنه ثمان و تسعین و تسعمائه آن قبله اهل عرفان سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت . داعی «والله یدعوا الی دارالسلام» ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» بگوش هوشش رسانید و آن حضرت خاطر از تعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جنان خرامید ، **مشغولی :**

دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب
دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاد کردی مدام
دریغ آنکه بود از وفور کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال
دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نبیند نظیرش به روی زمین

❁ ذکر بنای خانه عباسی و جلو خان و میدان شاه

بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استقلال روشن و مبرهن خواهد بود که شغل عمارت از معظمت امور عالم و مهمات جمهور بنی آدم است. بنا بر آن از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان و اکابر و اعیان در هر بلاد و دیار غرایب آثار بیادگار مانده، لاجرم در اوانی که نواب مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران بر مسند جلالت و سروری و نقابت متمکن بود فراخور همت عالی نهمت در اصل شهر و بلوکات خطه یزد عمارات و قصور و باغات و قری و مزارع بنا فرموده از آن جمله در «محلّه در مدرسه» بقرب عمارات امیر غیاث الدین علی طرح دولتخانه عالی انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای رفیع نمودار گردانیده از نزاهت و خرمی رشک فردوس و غیرت افزای قصور جنان ساخت ، **شعر :**

فضای قصرهایش کنج آمال صفای صفه‌هایش صبح اقبال
نقوش پر کار سقف و جدارش رقم نسخ بر نگارخانه چین کشیده تصویرات

سحر آثارش رقم مانی و ارژنگ را برطاق نسیان نهاده و طاقی که با فلك الافلاك
 دم مساوات می زند دروازه دولتخانه قرار داده و نجاران هنرمند دروازه‌ای عالی
 ترتیب داده‌اند، و آن منزل مرغوب به «عباسیه» موسوم گشت. و همچنین در فضای
 وسیع، جلوخان و میدانی طرح انداخته اطراف آن راصفه‌ها و ایوانها ساخته درهر
 ۵ ضلعی طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام با تمام رسیده است و در برابر میدان
 تالاری در غایت بلندی و ارتفاع که با قصر ناهید برابری میکرد ساخته بوده که
 هر صبح و شام صدای نقاره و نفیر بگوش ساکنان فلك اثیر میرسانیده‌اند. و الحال
 دولتخانه عباسیه و میدان و غیره بارث شرعی بعالی حضرت اکابر ملاذی شهریار-
 الزمانی میر میران که دوحه چمن سروری و نور باصره کرامت و دین پروری
 ۱۰ است انتقال یافته و آن حضرت نیز در آن منزل بهشت رتبه عمارات بسیار احداث
 فرموده و طوطی طبع یکی از ناظران مناظم سخنوری در توصیف عمارت عباسی
 باین ابیات مترنم گشته، نظم :

زهی نهاده سپهرت سرای دولت نام	سعادت ابدی سده تو کرده مقام
سراچه‌های بهشت ارچه دلگشا باشد	فضای صحن وسیع تومی برند بهوام
ز روشنی و صفا نزد عقل میزید	سواد قاعده آب را بیاض غلام
چو خاک تیره شود خوارمشک تاتاری	اگر بیاد دهد بوی ساحت تو مقام
غلام وار زمین بوسه می کند مردم	علو سقف ترا آسمان مینا فام
خجسته بادی و فرخنده بر جهان کمال	ملاذ و ملجاء ایام و کامکار انام

ذکر احوال اولاد امجاد نواب قدسی القاب ولایت دستگاه

سالك مسالك اهل عرفان امیر غیاث الدین محمد

میر میران بر سبیل ایجاد و اجمال

بخشنده بی منت و واهب المواهب بی ضنت تعالی شأنه [۵۷ الف] جهان بین آن
 حضرت را بیدار چهار قره العین اوج کرامت و ولایت روشن ساخته بود و اسامی ایشان
 این است: شاه نعمت الله، شاه غیاث الدین منصور، شاه خلیل الله، شاه سلیمان میرزا. و چون

تفصیل وقایع و حالات آن زمره ستوده خصال نزد راقم حروف معلوم نبود خامه دو زبان بتحریر بعضی از احوال ایشان اختصار می نماید.

- شاه نعمت الله:** آثار کرامت در ناصیه او پیدا و امارات دولت از طلعت مبارکش هویدا. دری برج سلطنت و پادشاهی خانش بیگم صبیئه خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادر خان در عقد ازدواج آن حضرت بود و سنجر میرزا از آن بلقیس ه مکان در وجود آمده و مظفر حسین میرزا خلف ارجمند سنجر میرزاست که در حال تحریر این صحیفه در غایت کامرانی در دارالسلطنه اصفهان روزگار میگذراند. و نواب بلقیس رتبت خانش بیگم در شهر سنه تسع و تسعین و تسعمائه موافق بارس- نیل که سال چهارم جلوس خاقان گیتی ستان بود در اصفهان سر در نقاب تراب کشید و پادشاه [۵۷ ب] عالم پناه بتعزیه آن مهد علیا تشریف قدوم ارزانی داشتند. ۱۰

شاه غیاث الدین منصور: در زمان حیات والد کرامت نژاد متوجه ریاض رضوان گشت و در عمارت «منصوریه» خانقاه تفت که از غایت شهرت و صفا محتاج بتوصیف نیست مدفون گردید، شعر:

- در باغ گلی شکفته نبود بی خار بی داغ کجاست لاله‌ای در گلزار
هر چند که سرو سر کشد طوبی وار از باد فنا ز پا فتد آخر کار ۱۵

- نواب مصطفوی خصال ولایت دستگاه شاه خلیل الله:** بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف سرآمد سرافرازان عالی مقدار بود. انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا، و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا. آن حضرت بشرف مصاهرت پادشاه و الاجاه شاه اسمعیل ثانی سرافرازی یافته زهره برج سلطنت صفیه سلطان بیگم مشهور به شاهزاده خانم را در عقد ازدواج داشت و از آن دره التاج خلافت شاه ظهیرالدین علی در وجود آمد، مصراع:

گلی بشکفت در باغ هدایت

بر پیشگاه ایوان خاطر ارباب حشمت [۵۸ الف] روشن و مبرهن خواهد

بود که در زمانی که تحت سلطنت ایران و سریر عظمت فریدون بزیور عدل پادشاه بیدار بخت فیروز تخت روشن رای رعیت نواز آرایش یافته رنگ ظلم و بیداد از صفحه جهان زدوده و چهره عدالت در آینه احسان بکافه جهانیان نمود، **بوت** :

بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی
بلی از عدل افزون گردد آیین جهانیانی

در شهر سنه تسع و تسعین و تسعمائه، **مصراع** :

در وقت ظهور لاله و گل

و اجتماع جنود ریاحین و سنبل خاقان با تو کل بتوفیق صانع جزو و کل بااصناف

حشمت و تجمل از دارالعلم شیراز متوجه جنت آباد یزد شد، **مثنوی** :

بر برج حمل فکنده پرتو چون خسرو مهر از سر نو

افراخت برای نیکخواهی بر اوج فلک لوای شاهی

رایات نصرت آیات شاهنشاهی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی روی براه

آورد و امرای ظفر دستگاه و مقربان در گاه ملایک سپاه بسان جنود کواکب در

رکاب سعادت انتساب روان گشتند .

چون منهی اقبال خبر توجه جاه و جلال به یزد رسانید قدوه اولاد [۵۸ ب]

سیدولایت دستگاه شاه خلیل الله که نسبت صحت انتسابش بدودمان نبوت و رسالت از

وصمت شبهه مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب

افزون بود، باتفاق جمعی از سادات که رایات جلالت آیات قدرشان بهراجم تراجم

«قل لا اسئلكم» آراسته بود باستقبال شتافته بعز تقبیل انامل کریمه که نوك خامه

جف القلم بر نگین تمکینش فحوای، **شعر** :

هر در ز سعادت که عنایت بگشاید مفتاح فتوحش ز سرانگشت تو باشد

استسعاد یافتند. عاطفت حضرت گیتی گشا که بهجة همایونش از صدق نیت و حسن

اعتقاد بر مودت و ولای عترت طاهره نبوی علیه و علیهم الصلوة والسلام مجبول

بود ایشان را اعزاز و اکرام فرمود و ریاض امانی و آمال هر یک را بزلال مرحمت

واجلال سرسبز و شاداب گردانید و چتر همایون فال پادشاه هفت کشور سایه وصول

بر «[باغ] گلشن» که نمونه‌ای از ارم است بال اقبال گشاده آن منزل جنت آیین از فر وصول خسرو ظفر قرین رشک روضه جنان گردید . شاه خلیل الله زبان بشنای پادشاه و الاجاه بر گشاد و مضمون این ابیات [۵۹ الف] با دارسانید ، **نظم** :

- که ای صاحب قران داد گستر بفرمان تو بادا هفت کشور
غمین باد آنکه او شادت نخواهد خراب آنکس که آبادت نخواهد ۵
و جشنی بزرگانه ترتیب داده طوئی کرد که شیرۀ فیروزه قام سپهر بکاسه
سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهرۀ خنیا گرمثل آن ندیده بود و پرتیر
صایب تدبیر را نظیر آن هر گز در ضمیر نگذشته و پیشکشهای لایق کشید و چندان
زر و دینار و گوهر نثار نمود که هر یک از حضار را مبلغی کرامند رسید و هر
کس از آحاد ملازمان جوهر بهمن و زر بدامن کشید تا جوهری فلک جواهر ۱۰
زواهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلک جلوه داده به صفا و روشنی آن لالی آبدار
ندیده و تا دایه دریا در یتیم را در مهد صدف پرورش فرموده غواص بصیرت نظیر
آن گوهر های یکدانه مشاهده ننموده . و پس از چند روز که آن منزل بهشت
منزله محل استراحت جمشید فرخنده رای بود به «باغ عیش آباد» ارم بنیاد تشریف
فرمود و در آن باغ از فر شکوه آن حضرت میامن مقدم فرخنده بزم عیش گشت ۱۵
و جشنی پادشاهانه ترتیب داده شد ، **شعر** :

چون میسر شد آنچه [۵۹ ب] دل می خواست شاه بنشست و بزم عیش آراست

ساقیان ماه رخسار و دختران زردشتی نژاد شیرین گفتار باده های تلخ
خوش گوار در داده مغنیان خوش آواز نغمه پرداز زبان بادای این سرود بر گشادند ،
نظم :

زمین خرم است و زمان شادمان	بفیروزی شاه صاحب قران
جهاندار دریادل دادگر	کز و گشت پیدا بگیتی هنر
بماناد جاوید در عز و نار	بکام دل دوستان سر فراز

و در آنجا دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار شاه خلیل الله برگشاد و پرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و من حیث الاستقلال در مسند نقابت و سرافرازی تکیه داده پایه قدر و منزلتش از تمامی امرای عظام و مقربان بارگاه ۵
فلك احتشام و سادات عالی مقام در گذشت. درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف و اعیان گشت و موکب ظفر قرین دولت و اقبال متوجه مستقر سلطنت گشت، مجاری امور دولت و سلطنت بر وفق مراد و مرام [۶۰ الف]، مصراع :

سپهر تابع احکام و روزگار غلام

بعد از طی منازل ریایات جهانگشای چون روح گرامی که بکالبد درآید و مانند ۱۰
سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدار السلطنه اصفهان در آمد، شهر :

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد

وان کار که ایام همی خواست برآمد

چون چندی بر آن گذشت و آن، مصراع :

ملاذ تمام کرام بشر ۱۵

شاه خلیل الله در دولت و کامرانی روزگار گذرانید، بیک ناگاه پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسیده در شهر سنه ۲۰
سادس و عشر و الف هجریه جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد، مصراع :

بیاغ جنان شاد و مغفور باد

شاه خلیل الله را از نواب بلقیس مکان مریم شان صفیه سلطان بیگم که، ۲۰

مصراع :

زهره کنیزی بشبستان اوست

دو پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری^۱ نوربخش و برج امامت را

کو کبی آفتاب درخش بود تولد نمود؛ یکی میرمیران و دیگری شاه ظهیر الدین علی.

و بنا بر آنکه خصوصیات احوال آن دو قره العین ولایت و کرامت نزدراقم حروف روشن نبود [۶۰ ب] لاجرم طوطی قلم در مفاخرت ایشان بترنم در نیامده زبان در کام خاموشی کشید .

و عندلیب بیان در گلزار مجملی از احوال خیر مآل گل گلشن رسالت پناهی و سرو بوستان امامت و دین پروری میرزا شاه عبدالباقی نغمه سرای در آمده بدین نوا ادا می نماید که آن قدوة آل رسول الله خلف ارجمند سعادت مند شاه ظهیرالدین علی بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف ، انوار سیادت و سروری از ناسیه همایونش طالع و آثار جلالت و بزرگی از بشره شکفته اش ساطع ، شهر :

۱۰ دری بود از درج عز و شرف گلی در گلستان شاه نجف

آن نکوسیرت فرشته خصال بدستور آباء بزرگوار در گلشن بهشت آثار خوان احسان گسترده با ارباب مجد و جلال و اصحاب فضل و افضال محبت می داشت، تا در شهر سنه سبع و ستین و الف هجریه موافق تخاقوی ثیل از هاتف غیب ندای «والله یدعوالی دارالسلام» شنود و از وحشت آباد عالم فانی بنزعت سرای جاودانی انتقال نمود و زبان روزگار بمضمون این مقال گویا گردید ، شهر :

۱۵ سرو بالای تو در خاک دریغ است دریغ

[۶۱ الف] زیر خاک آن بدن پاک دریغ است دریغ

خلف ارجمند آن حضرت بدیع الزمان میرزا که سروی است از گلستان سروری و شکوفه ای است از بوستان کامرانی در حال تحریر این صحیفه که دوسنین از سنه ثمانین و الف تجاوز نموده در اصفهان جنت نشان در کمال سروری و کامرانی تمکن دارد و فضای ریاض امیدش از قطرات غمام التفات خاقان سلیمان مکانی :
مصراع :

سریر آرای ملک کامرانی

در حضرت و نصارت از سراپستان جنان در گذشته و به سیورغالات و افره

و انعامات متکاثره سرافرازی یافته .

و دیگری از فرزندان مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران نقابت قبایی است که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع و آثار کمال لایزالی مرتضوی از صادرات افعال ستوده اعمالش لامع، اغنی ۵ افتخار اعظام سادات عالی شأن مقوی ملت رسول انس و جان صلوات الله المملک۔ المنان شاه سلیمان میرزا است . الحق آن حضرت [۶۱ ب] همائی بود همایون ، در هوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده ، **نظم** :

ذات وی ار عدل بود محترم دست و دلش مظهر لطف و کرم
زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح ۱۰
انوار حقایق نامتناهی ، **شعر** :

پر از نور عرفان دل آگهش سر عارفان گشته خاک رهش
شعله انوار ارشادش چشم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت
و مجاهدت می گداخت و اکسیر صحبت بارشد و ارشادش مس وجود اصحاب وجد
و حال را بیک دم مثال طلای مہری تمام عیار می ساخت ، **شعر** : ۱۵

بهره ور از فضل دل آگهش مرجع اصحاب شرف در گهش
تربیت اهل هنر کام اوست زیور عنوان سخن نام اوست
گوشه نشینان دیار عافیت در یوزہ همت از باطن او می کردند و گرم روان
طریق مجاهدت استمداد عنایت از بدرقه نظرش می نمودند . لاجرم اکابر و اشراف
طوایف امم باستان آن مظهر لطف و کرم [۶۲ الف] روی نیاز آوردند و دست
اخلاص در دامن پاکش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش مباحثات مینمودند ، **بیت** :

چو آهن ربا هر کجا می رسید دل خلق راسوی خود می کشید
در آن وقت که تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز قره۔
العین عدالت و جهان افروزی، مشیدقوانین نصفت و رأفت ، مؤسس مبانی مرحمت

و معدلت، شاهنشاه حقیقی و مجازی خاقان و افراحتشام ابوالمظفر سلطان شاه صفی
صفوی ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت، شهر:

در ریاض ملک و دولت غنچه شادی شکفت

بوستان سلطنت را تازه شد از سر نهال

- و نهال مراد حضرت خاقان عدالت گستر از جویبار رحمت الهی سر سبز
و شاداب شد و نخل دولتش در گلشن حشمت سر بر کشیده، تیغ مرادش بفروغ
انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید و لمعات تیغ همتش زنگ
زدای ظلمت ظلم آباد عالم شده نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد
بکف کافی و رای صافی آن حضرت منوط گشت، **نظم**:

- صبح ظفراز مشرق امید بر آمد اصحاب غرض را شب سودا بر آمد
دو حه چمن رسالت و سرو بوستان ولایت شاه سلیمان میرزا باتفاق اولاد عظام
بپایه سریر خلافت مصیر شتافت [۶۲ ب] و بعز تقبیل بساط جلالت سرافراز گردیده
زبان بادای این مقال گویا گردانید، **رباعی**:

- ای گشته سریر پادشاهی جای در سایه چتر خسروی مأوایت
شد گلشن ملک و روضه ملت هم آراسته از رای جهان آرایت
خسرو گردون اقتدار سلاله خاندان ولایت و اولاد امجدش را منظور نظر
اشفاق و مکرمت گردانیده سیورغال و مقرری فرمود و هر روز لطفی مجدد و تفقدی
ممهذ بظهور می رسانید و موقوفات «حایریه» و «ملکتیه» و «نوریه» بدستوری که با
آباء عظام واجداد کرامش بود باومفوض فرموده مراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال
و تعظیم بجای آورد و از شرایط حرمت و جانبداری هیچ دقیقه ای نامرعی
نگذاشت، **شعر**:

ز جانبداری و تعظیم و اعزاز فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز

و چون چندی بر آن گذشت و سال هجری بسنه خمسین و الف رسید زببند

تاج و سریر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال فرزندان ستوده خصال

آن مرتضوی فعال مشاهده فرمود نهایت توجه و عطوفت ظاهر ساخت و بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات و علما گشته افتخار اعظم سادات و نقبا، خلاصه دودمان آل عبا، مقوی ملت علیه امامیه، قدوه اولاد امجد خیر البریه، [۶۳ الف] ملاذ سالکان مسالك اخلاص و یکرنگی میرزا شاه ابوالمهدی را به سیورغالات و مسلمیات معزز و مفتخر ساخت و منصب جلیل المرتبه کلاتری خطه جنت قرین یزد را بوجود عالی حضرت متعالی مرتبت میرزا شاه ابوالقبا آرایش فرمود .

قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات اهتمام واجتهاد این دو عالی قدر ناصر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و التفات ایشان در حضرت و نصارت از سرابستان جنان در گذشت . شهر :

چو از لطف شهنشاه سرافراز	دو عالی قدر گردیدند ممتاز
یکی در مملکت فرمان رواشد	یکی محراب دین رامقتداشد
یکی شد مرجع حکام اسلام	بلندی یافت زین یک نام اسلام
ز عدل آن یک فضای ملک آراست	ز فضل این بنای شرع شد راست

چون قامت قابلیت هر یک بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان پادشاه جهان روی توجه بخطه یزد آورده بعد از وصول بر مسند کامرانی تکیه دادند ، مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد آل سیدالوری بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برابا تافته [۶۳ ب] رعایا وزیردستان در پناه امن وامان غنودند .

چون مدتی بر آن گذشت وزمانه بسی اوراق لیل و نهار در نوشت در شهر سنه ۱ بسبب عین الکمال مزاج شریف قدوه اولاد سید آخر الزمان صلوات الله الملك المنان میرزا شاه سلیمان از نهج اعتدال انحراف یافته پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت. اطبا در معالجه سعی نمودند و زهاد و عباد دست بدعا برداشتند . دوستان

به زرو جامه خاطر مستحقان را شاد گردانیدند. نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد. چون روز بروز اشتداد مرض در تزیاید بود بجهت تغییر آب و هوا اختر برج شرف و سروری در محفه منزل گزیده متوجه قریه تفت گردید. بعد از وصول به آن محل قطع تعلق از جهان فانی نموده شرط وصیت بجای آورد.

و دوحه گلزار نیکو اختری میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را ۵ بمنصب ولایت و نقابت که از آبای عظام و اجداد کرام بیادگار داشت سرافراز ساخته در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمه طینه توحید گردان داشت قوت متحرکه انسانی از حرکت باز ایستاده روی بجانب ریاض قدس آورد، شعر:

چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان
 زدستور آباء خود یاد کرد [۶۴ الف] پسر را بالطف دلشاد کرد
 نشان کرامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت

در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده منتسبان خاندان سیادت بگشاد.

اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتمزدگان در آمده پرتو این به مسامع جاه و جلال رسانید، شعر:

خدیه جهان خسرو دین پناه جوان بخت جم قدر عباس شاه
 که از پرتو عدل آن شهریار شده چار فصل جهان چون بهار

به عواطف خسروانه خاطر اولاد امجاد آن حضرت را بانواع مرحمت نواز فرمود و جراحی سینه ایشان را بمرهم توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت سر یک را بخلاع فاخره آراست و نقابت و سروری بمرتضی ممالک اسلام میرزا شاه ۲۰ ابوالمهدی تفویض فرمود و به سیورغالات مجدد فرق افتخارش را بتاج استظهار مزین گردانید.